

خطابه‌ی "فرجام سرمایه‌داری" امکان پیش‌نگری و سناریوهای ممکن نظام سرمایه‌داری

علی اکبر نیکوآقبال

استادیار دانشکده‌ی اقتصاد دانشگاه تهران eghbaln@ut.ac.ir

nikueghbal@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۸۹/۳/۱۹ تاریخ پذیرش: ۹۲/۲/۳

چکیده

اقتصاددانان کلاسیک اولیه یعنی آدام اسمیت و به ویژه ریکاردو، عامل تولیدی سرمایه را به‌عنوان کار انباشت شده در گذشته و کم بازده‌ترین زمین‌های کشاورزی و به عبارتی بازدهی‌های متفاوت زمین‌های کشاورزی و نقش نیروی کار برای تبدیل مزارع کم بازده به زمین‌های مرغوب و پر بازده را برای اصالت و عمده بودن تنها عامل تولیدی یعنی نیروی کار مطرح و تأکید کرده‌اند. این اصل یعنی اصل بازدهی کار ولیکن به‌طور مداوم در فرایند توسعه‌ی بلندمدت خدشه‌دار شده و این امر موجب شده است که رشد و تقسیم تولید ناخالص ملی به‌طور دائمی به نفع دریافت‌کنندگای سود و بهره جریان پیدا کند.

شواهدی از بحران اقتصادی پیش رو نظیر رشد حیرت‌آور بدهی‌های عمومی و خصوصی، تمرکز ثروت و دارایی‌های پولی و مالی نزد اقشار کوچکی از جوامع موجبات کاهش درآمد و سود و در نهایت کاهش فروش محصولات تولیدی بنگاه‌ها را فراهم کرده است. اکنون این سؤال اساسی مطرح می‌شود که نظام سرمایه‌داری چگونه تحول خواهد یافت و آیا نظام سرمایه‌داری این بار نیز می‌تواند چالش‌های داخلی و محیطی خود را شناسایی و با استفاده از بازخوردهای مثبت و منفی خود را تعدیل کند، یا این که چالش‌های درونی و بیرونی، این نظام را دیر یا زود از پای درخواهد آورد. این مقاله نشان می‌دهد امکان پیش‌نگری و آینده‌سازی نظام سرمایه‌داری با استفاده از روش‌های سنتی نمی‌تواند پاسخ‌گویی مطلوبی را به همراه بیاورد، بلکه روش خطابه‌گزینه‌ی بهینه جهت آینده‌سازی نظام سرمایه‌داری را در بردارد.

طبقه‌بندی JEL: P17, P11

کلیدواژه: نهاد گرایی، نظام سرمایه‌داری، نظام‌های اقتصادی

۱- مقدمه

مسابقه‌ی جنگ سرد بین دو ابرقدرت جهانی، یعنی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (بلوک شرق) از یک سو ایالات متحده‌ی آمریکا با نظام اقتصاد آزاد سرمایه‌داری از طرف دیگر، پس از چند دهه رقابت و کشمکش با فروپاشی نظام سوسیالیستی به پایان رسید. تحقیقات انجام شده در این خصوص نشان می‌دهد که نظام بازار آزاد و یا سرمایه‌داری در طول چند دهه رقابت و چالش با نظام مخالفش یعنی نظام سوسیالیستی، بهتر توانست نقاط ضعف نظام را شناسایی و برطرف کند. این فرایند موجب شده است که انطباق، تعدیل و اصلاحات از ارکان خودپایداری یک نظام مورد قبول و تأیید بیش‌تر محققان قرار گیرد.

اکنون شرایط جهانی از نظام اقتصادی دو قطبی به یک نظام تک قطبی و کم و بیش سرمایه‌داری تحول یافته و به تازگی نیز یک بحران غیرمترقبه‌ی مالی و اقتصادی جهان غرب سرمایه‌داری را فراگرفته که پیامدهای آن کم و بیش کل جهان را درگیر خود کرده است. اکنون این سؤال اساسی مطرح می‌شود که نظام سرمایه‌داری چگونه تحول خواهد یافت و آیا نظام سرمایه‌داری این بار نیز می‌تواند چالش‌های داخلی و محیطی خود را شناسایی و با استفاده از بازخوردهای مثبت و منفی (یادگیری و اصلاحات)، خود را تعدیل کند، یا این که چالش‌های درونی و بیرونی، این نظام را دیر یا زود از پای در خواهد آورد.

این تحقیق سناریوهای ممکن در تحولات نظام سرمایه‌داری را تبیین، ریشه‌های بحران نظام سرمایه‌داری را تحلیل و امکان پیش‌نگری و آینده‌سازی این نظام‌ها را مورد خطابه‌ی گفتاری قرار می‌دهد.

۲- رویکرد تحقیق

بحران نظام سرمایه‌داری که اثرات آن به صورت بحران‌های گوناگون پولی مالی و پیامدهای آن به صورت‌های گوناگون نظیر کاهش مداوم رشد تولید ناخالص ملی، افزایش بیکاری و تورم در سطح جهانی آشکار شده است، تجدید نظری اساسی را در ارکان نظام سرمایه‌داری ضروری می‌کند. نقد سرمایه‌داری یکی از روش‌هایی است که محققان از گذشته‌های دور برای ارائه‌ی نقاط ضعف نظام سرمایه‌داری استفاده کرده‌اند. بررسی و اعلام نقاط ضعف یک نظام اگرچه امری مفید و ضروری است، ولیکن با مبانی هم‌فکری و استعلا‌ی مشترک علمی منافات دارد. مک کلاسیکی، شیوه‌ی خطابه را روش واقعی در علم اقتصاد قلمداد می‌کند. خطابه‌ی به معنای کشاندن دیگری به سمت یک

پیش فرض نیست، بلکه تلاشی برای جستجوی مشترک و جستجوی فکر و اندیشه از راه گفتگو و مباحثه است. او معتقد است خطابه‌ی غیرصریح نقش مهمی در تفکر و زبان ایفا می‌کند. ما فقط به آن چه باور و اعتقاد داریم، عمل می‌کنیم و اعتقاد و عمل ما نیز بر اساس آن چیزی است که ما را متقاعد سازد، نه آن چه اکثریت خاصی را متقاعد کند.^۱

مؤلف یکی از جدیدترین کتب نقد نظام سرمایه‌داری در پیشگفتار خود بر ترجمه فارسی می‌نویسد:

"آثار مخرب یک نظام سرمایه‌داری که گرایش‌های مثبت اقتصاد بازار را در یک کشور فاسد می‌کند، شاید در یک کشور اسلامی به درک ویژه‌ای نایل شود، زیرا رباخواری در چنین کشوری همواره نکوهش شده و به طور قاطع رد شده است."^۲

به عنوان یک فرضیه می‌توان عنوان کرد که دوران سلطه‌ی روش‌های علمی مدرن، گذشته و آن روشی که جستجوی مشترک و هم‌فکری را تأکید و انگیزش یکپارچه‌ای را ایجاد کند واقعی و علمی است. با این روش می‌توان از قرنطینه شدن علم جلوگیری و آن را در جامعه نهادینه کرد. در روش نوین و علمی خطابه، خوانندگان هر مقاله یا کتابی به جای قبول و یا نقد نظرات نویسنده، الگوهای ذهنی و فکری خود را از طریق اطلاعات و علم به دست آورده شده می‌کنند و آن را مبنای یک خطابه و گفتمان جدید قرار می‌دهند. در این صورت، بین نویسنده‌ی متن و الگوی ذهنی فکری ایجاد شده در خواننده یا خوانندگان یک گفتمان انجام می‌گیرد، گفتمانی که رابطه‌ی ذهنی بین نویسنده و مخاطبان را اعتلا می‌بخشد و تقاعد و پیوند نظرات موجب ادراک مشترک و تحرک جهت عمل و رفتار هماهنگ می‌شود.

۳- طرح و بررسی چشم اندازهای تکامل جوامع سرمایه‌داری

درباره‌ی چشم اندازهای نظام سرمایه‌داری تاکنون نظرات بسیار گوناگون و حتی متضادی مطرح شده است که نمونه‌هایی از آن‌ها مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

1- Macclosky, D.: "Rhetoric of Economics", Journal of Econ. Liter, June 1983, p. 48.

همین مطلب را اگر بخواهیم به زبان شمس بیان کنیم:

فرض کن ورقی، یک روی در تو یک روی در یار، یا در هر که هست، آن روی که سوی تو بود خواندی، آن روی که سوی یار است هم نباید خواندن (مقالات شمس تبریزی).

۲- ینر، گرو (Jenner, Gero): فرجام سرمایه‌داری، ص بیست و دو.

۳-۱- بحث در نظریه گرو ینر^۱

گرو ینر، محقق و نویسنده‌ی کتاب "فرجام سرمایه‌داری: پیروزی یا فروپاشی یک نظام اقتصادی"، تحولات جوامع صنعتی از «اقتصاد بازار» به «اقتصاد سرمایه‌داری» را با نهایت ژرف نگری بررسی و باز می‌کند. او در نهایت نتیجه می‌گیرد که این جوامع در صورت عدم تحقق اصلاحاتی نظیر مرکزیت دادن دوباره به بازدهی (یعنی فقط بازدهی کار)، حذف بهره و اصلاحات عمیق پولی و مالی، با تحولات خاصی نظیر سرخوردگی، ناآرامی، اعتراض، عصیان و حتی شورش مواجه می‌شوند.

در مباحثه با این دیدگاه قابل ذکر است که این پیش‌نگری می‌تواند هم در زمانی به شکل و نوعی خاص اتفاق بیفتد و هم می‌تواند اساساً اتفاق نیفتد. این رویداد و اتفاق اگر رخ ندهد همواره می‌توان آن را به آینده‌ای جلوتر موکول کرد و اگر نوعی از آن در برهه‌ای از زمان مانند بحران کنونی سرمایه‌داری، در جوامعی ظهور یابد می‌توان آن را به حدس یا پیش‌نگری انجام شده متکی دانست. پیش‌نگری کلی تحولات که در آن، نه زمان، نه مکان و نه شکل، نه نوع، نه شدت و نه میزان و فراگیری آن مشخص می‌شود، هیچ‌گونه امکان ابطال‌پذیری پیش‌نگری را فراهم نمی‌آورد؛ به عبارت دیگر پیش‌نگری انجام شده آن قدر کلی، باز و نامشخص است که در هر حالت آن، پیش‌نگر می‌تواند حدس خود را صائب و درست تصور کند، مانند این پیش‌بینی که یکی از روزهای آینده حتماً آفتابی یا بارانی خواهد بود و یا این که ضایعات کارخانه‌ی ما در آینده از متوسط فراتر خواهد رفت.

نکته‌ی مهم دیگر که در پیش‌نگری‌های مرتبط با علوم اجتماعی مطرح شده آن است که پیش‌نگری وضعیت آتی این امکان را فراهم می‌آورد که با استفاده از بازخوردهای مثبت و منفی، سیر حوادث آتی را تغییر کرده و در حقیقت پیش‌نگری ابطال شود (تناقض پیش‌نگری یا پیش‌نگری‌های خود ابطال کننده). مضافاً بسیاری از عوامل به‌ویژه ادراک و ذهنیت فردی و اجتماعی انسان‌ها که تابع نگرش آنان بوده و خود نیز از طریق عوامل برون‌زا قابل تغییر است، اثرگذاری کرده و پیش‌نگری را ابطال‌پذیر می‌کند؛ برای مثال، بهبود نسبی وضع اقتصادی می‌تواند افراد و جوامعی را با این نگرش که چرا بهبود وضع اقتصادی‌شان سرعت بیشتری ندارد، ناراضی کند و برعکس نیز بدتر شدن وضعیت معیشتی فرد یا گروه‌هایی از انسان‌ها ممکن است در آنان این ذهنیت را به وجود آورد که وضع می‌تواند بسیار بدتر شود و بنابراین، آنان اکنون در وضعیتی بسیار عالی به سر می‌برند و در نتیجه باید در مقابل دشمنانی که می‌خواهند طغیان کنند و

1- Gero Jenner.

وضعیت خوب آنان را به آشوب کشند، بایستند. از شیرلر شاعر آلمانی نقل می‌شود: بدبختی آن است که فقرا آن چنان به فقر و بدبختی عادت می‌کنند که از آن دفاع نیز می‌نمایند. این گونه نگرش‌ها و استدلال‌های متکی به آن، امکان پیش‌نگری تحولات جوامع را متزلزل می‌کند اگرچه باز هم تأکید می‌شود که در زمانی و به شکل، نوع، اندازه و احتمالاتی، پیش‌نگری آینده میسر و تحقق پذیر است. بی‌دلیل نیست که ملا و همسرش یک منجم کامل را تشکیل می‌داده‌اند، زیرا یکی فردا را آفتابی و دیگری ابری و بارانی پیش‌نگری می‌کرده و همواره پیش‌نگری آن‌ها صحیح از آب در می‌آمده است. امکان‌پذیری حوادث و جریانات آتی، همواره یکی از نگرانی‌ها و دغدغه‌های فکری اندیشمندان را تشکیل داده است و به قول اس. کی پرکه گارد^۱ "ممکن، از سنگین‌ترین مقولات است" و به عبارتی "همه چیز ممکن است".^۲

افسوس تنبیهی که تاریخ بر ما روا داشته کشف این مطلب است که هیچ قدرتی وجود ندارد که به ما قول بدهد اجتماع را در مسیرهای تازه‌ای که دلخواه ماست به جریان خواهد انداخت.... چنان که مارکس می‌گوید: "بشر تاریخ خود را می‌سازد اما نه چنان که دلش می‌خواهد" از نظر مارکس موانع و فشارها بر رفتار انسانی در روابط اجتماعی است و در نظر فروید و پیروانش این فشار و اجبار از روابط دوران کودکی سرچشمه می‌گیرد.

این به هیچ وجه امکانات تغییر اجتماعی را نفی نمی‌کند، چنان که کابوس مارکس هم که اقدام انقلابی گذشته را به آینده بکشاند به قوت خود باقی است. آن فقط معین می‌کند که بازیگران تاریخ بدون استثنا از هر سو آزادی ببینند ضربات خود را فرود می‌آورند. فشار و تأکید نسبی و نهادهای حمایت‌کننده بی‌شک قادرند شیوه‌های اجتماعی دیگری، جز آن‌چه ما داریم، به وجود بیاورند، اما قادر نیستند رفتاری «لیبرالی شده» ایجاد کنند، - منظور رفتاری است آزاد از خشم شدید، برکنار از انواع انکارها و اقدامات ناشی از توهمات ستمگرانه، چه به صورت فعال و چه به روش منفی. این شور و اشتیاق‌های کودکانه هرگز از میان نمی‌روند، بلکه خود را در پوشش‌های نهانی نشان می‌دهند. آن‌ها در درون ما لانه می‌کنند تا اساس و خمیرمایه‌ی آن‌چه را ما طبیعت بشری می‌نامیم، تشکیل دهند - خمیر مایه‌ای که منشأ بروز استعداد و قابلیت برای بیش‌تر اعمال "نامعقول"، از جمله رفتار سیاسی و اجتماعی است که امروزه این همه سیر تاریخی را، با احساسی نامفهوم و غیرقابل درک، آشفته و درهم کرده است. در این

1- S. Kierkegaard.

۲- گلاس و جانسون: علم اقتصاد. پیشرفت، رکود یا انحطاط؟، ترجمه‌ی م. رنای، ص ۲۴۵.

اوضاع ناآرام، دورنماهای ملایم و حتی تیره و تاریک نشان می‌دهند که تکامل مادی بیش‌تر سرمایه‌داری‌های مؤفق و مورد حمایت را - چه رسد به وضع اندوه بار تقریباً تمام مناطق و شبه قاره‌ها - در تشویش و اضطراب فرو برده و آن‌ها را از پای درآورده است. چنین به نظر می‌رسد که کنکاش‌های اقتصادی، تکنولوژیکی و زیست محیطی عصر ما، قدرت و ظرفیت تحرک سرمایه‌داری را کاهش دهد و بر استعداد و حساسیت انرژی‌های ناهوشیار ما در اتکا به دستاویزهای کهن قومی و قبیله‌ای، شور و شیدایی دینی و دیگر امور معنوی و روحانی بیفزاید. بدین سان، هم‌چنان که پویایی پیشرفت «به سوی چپ» رو به ضعف و فتور می‌رود موجب می‌شود که در جهات دیگر به سوی بالا و پایین و یا به جلو و عقب اوج گیرد و البته نه در جهت محورهایی که خواستار آن هستیم.^۱

در این خصوص، هگل، از استهزای تاریخ سخن به میان می‌آورد.

۳-۲- تبیین و تحلیل نظریه‌ی استریتن^۲

نهاد گرایانی نظیر پل استریتن، تحولات جوامع را حاصل عملکرد سه گروه از عوامل می‌دانند:^۳

- ۱- ایدئولوژی‌ها یا نظریه‌هایی که به وسیله‌ی بعضی از سردمداران حکومتی در یکی از دوران‌های تاریخی برگرفته و به اجرا گذاشته می‌شوند،
 - ۲- گروه‌های ذی‌نفع و زد و بندهای منفعت جویانه در جامعه که بر جریان‌ها و سیاست‌های اقتصادی اجتماعی اثرگذاری کرده و آن‌ها را به نفع خود متحول می‌کنند و سرانجام
 - ۳- روند کار و فعالیت روزانه‌ی میلیون‌ها انسان که در حوزه‌های کاری و اداری خود تصمیم‌گیری و اثرگذاری می‌کنند و از این طریق جریان‌ات و حوادث را به جلو می‌برند.
- نکته‌ی پر اهمیت در مورد این نظریه آنست که اگر چه عوامل تعیین‌کننده‌ی تحولات جوامع، هر یک نقش مؤثری در جهت‌گیری‌ها و تحولات جوامع داشته‌اند، ولی این امر نشان‌دهنده‌ی آن نیست که قانون‌مندی یا قواعد خاصی بر هر یک از مؤلفه‌ها و برآیند آن‌ها در مجموع حاکم است تا براساس آن بتوان از دیدگاه پوزیتیویسم، حکمی قطعی برای تحولات جهت دار و به عبارتی وضعیت مشخص آینده جوامع صادر کرد.

۱- هایلبرونر: سرمایه‌داری در قرن بیست و یکم، ص ۱۳۰ و ۱۳۹.

2- Paul Streeten.

۳- استریتن، پل: راه حل‌ها مسائل جدیدی را به وجود می‌آورند.

نظریه‌ی استریتن بیش‌تر این حکم را صادر می‌کند که تحولات جوامع فرایندی از برنامه و اتفاق است یعنی آن که کدام یک از سردمداران زمانه، قدرت حکومتی را به دست می‌گیرند و آن‌ها به کدامیک از ایدئولوژی‌های زمانه‌های گذشته معتقد بوده و می‌خواهند آن‌را به اجرا در آورند و هم‌چنین در کدام جهت و چگونه کارها و تصمیمات میلیون‌ها نفر از کارگذاران دولتی و خصوصی (انواع چالش‌ها بین افکار و اجرا و یا تحول‌گرایی و ثبات) مؤثر واقع می‌شوند و بالاخره تعاملات و زد و بندهای سودجویانه‌ی گروه‌های ذی‌نفع، چگونه جریان‌های مشخص حوادث آتی را مشخص می‌کنند. در حقیقت هر یک از مؤلفه‌ها اثرگذاری‌های خاص منطبق با نوع برنامه و سیاست‌گذاری‌های اعمال شده را تداعی می‌کند، ولی برایندها همواره اتفاقات و مسائل جدیدی را به وجود می‌آورد که از نو باید برای حل آن‌ها برنامه‌ای را تدوین کرد. او روشنی در بخشی از نظرات خود با عنوان "شمشیر دو لبه یا هیولای چند کله" عنوان می‌کند:

"بسیاری از مشکلاتی که در راه توسعه‌ی اقتصادی (و شاید برای همه‌ی تلاش‌های انسانی) ظاهر می‌شوند نه بر پایه‌ی اشتباهات ایدئولوژیک و نه بر پایه‌ی علائق خاص استوار می‌باشد، بلکه آن‌ها نتیجه‌ی حل موفقیت‌آمیز مسائل گذشته می‌باشند. خود آگاهی علمی بر این فرض استوار است که برای هر مسئله‌ای، راه حلی وجود دارد. در عین حال تجربه‌ها به ما می‌آموزند که از هر راه‌حلی، یک مسئله - و غالباً نیز بیش از یک مسئله نتیجه‌گیری می‌شود".^۱

منظومه‌ی فکری استریتن اگر چه مؤلفه‌های تأثیرگذار بر جریان‌های توسعه را تبیین کرده و قابلیت خوبی برای تفسیر حوادث به وقوع پیوسته دارد، ولیکن به هیچ وجه قادر و مدعی به پیش‌نگری نمی‌باشد، زیرا که حد و حدود تأثیرگذاری هر یک از مؤلفه‌ها در برچه‌های زمانی و مکانی مختلف نامشخص است. وجود چالش‌های اعتقادی، ایدئولوژیک و الگوهای ارزشی رفتاری خاص و متفاوت و بالاخره روند تحولات فناورانه و نهادی، مؤلفه‌های جمعیت‌شناختی و روند تغییرات اعتماد و سرمایه‌های اجتماعی اگر چه می‌توانند به صورتی در تحولات آتی اثرگذاری کنند، ولی شدت، گستردگی، نوع اثرگذاری و تعاملات آن‌ها در جوامع نیاز به نظریه‌پردازی و مدل‌سازی‌های متناسب مانند مدل‌های مشابه‌سازی و فنون دلفی دارد.

۳-۳- تبیین و تحلیل دیدگاه ژاک اتالی یا نظریه‌ی "تقدم بی‌چون و چرای زیرساختارها"

در تحقیق دیگری در خصوص آینده‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری، ژاک اتالی به ضرورت شناسایی چشم‌انداز تاریخی این جامعه و پذیرش «تقدم بی‌چون و چرای زیرساختارها» و اثرگذاری قاطع تحولات آن در تکامل جوامع تأکید می‌کند. تحولات زیرساختارها خود ناشی از تحولات در سه بخش زیر است:

- ۱- مؤلفه‌ی اقتصادی یا فرایند تولید (معیار تصمیم‌گیری اقتصادی)؛
- ۲- مؤلفه‌ی سیاسی یا سازمان فضایی قدرت (حوزه‌ی قدرت) و
- ۳- مؤلفه‌ی ایدئولوژیک یا نظام اخلاقی (مشروعیت قدرت).

نویسنده در این تحقیق به استنتاجی از زبان روبسپیر (آخرین سخنرانی در کنوانسیون) اشاره می‌کند:

«موضوع انقلاب‌هایی که، تا زمان ما، چهره‌ی امپراتوری‌ها را دگرگون کرده‌اند، فقط تغییر سلسله بوده است»^۲.

او معتقد است که الگوی جوامع سرمایه‌داری توسعه یافته را می‌توان با عنوان گرایش به سمت و سوی انفجاری (سود انفرادی و حذف کلی نفع اجتماعی)، متمرکز و دیوان سالار توصیف کرد که تبیین‌کننده‌ی ظهور بحران است.

تناقض‌های رو به رشد این نظام ضرورت تحول به سمت الگوی غیرانفجاری، غیرمتمرکز و خودگردان را نشان می‌دهد. ارگانسیم‌های زنده سازمان‌دهی‌هایی را که در برابر تجاوزات محیطی توان مقاومت کم‌تری دارند، حذف و محتمل‌ترین مصنوع را گزینش می‌کنند و آن را شکل اجتماعی بالنده خود قرار می‌دهند.

در نظام‌های خودسازمان یافته، برنامه‌ی چنین توافق و گزینشی با سهمی اساسی از تضاد قابل بازسازی است و آن را نمی‌توان مکان‌یابی کرد، زیرا همه جا هست و دارای تضاد می‌باشد. به این علل، آینده‌ای که فقط به یاری حافظه‌ی برون‌یابی شده باشد هرگز تحقق نخواهد یافت. رمز برنامه‌ای که موجب خودسازمان‌دهی دوباره جامعه و تحول به سوی الگوی غیرانفجاری، مرکززدایی شده، خودگردان و ارتباطی شود، در بازی ترکیبات متغیرهای سه گانه قابل کشف است. این نیاز ایجاد می‌کند که جامعه‌ی ارتباطی ایجاد شود، جامعه‌ای که بنیان‌های آن را پایه‌گذاری و گسترش رابطه و مبادله مستقیم میان انسان‌ها و گروه‌های جامعه را ایجاد کند. در چنین جامعه‌ای، خودآگاهی هویت در درون گروه پدیدار و رابطه‌ی ابزار سالاری از بین می‌رود و گفتار بر ابزار حاکم می‌شود.

۱- اتالی ژاک: گفتار و ابزار، ص ۳۲ به بعد.

۲- همان منبع ص.

به نظر می‌رسد منظور نویسنده از ابزارسالاری هرگونه وسایط، اغراض و سازوکارهایی است که فهم، درک و آگاهی ما را از خودمان و محیط منحرف کند. حتی فکر و اندیشه‌های که هدف یا غرض آن استیلا طلبی یا منفعت‌جویی و امثالهم باشد، از این امر مستثنی نیست. مفهوم ابزار حتی می‌تواند توجیهات و استدلال‌های فلسفی، عقلانی، اخلاقی، منطقی و ... را دربرداشته باشد؛ زیرا آن‌ها نیز می‌توانند خود مانعی برای درک قضایا و امور واقعی شوند. در رابطه با خودآگاهی هویت در گروه و یا جامعه نیز به نظر می‌رسد که ژاک اتالی با دوراندختن ابزارسالاری و حاکمیت گفتار بر ابزار، به استعلای انسان به درک دیالکتیکی - شهودی از جامعه اشاره می‌کند. در این جا، «دیالکتیک یک نظریه‌ی شناختی است که به عمل آمیخته است ... من به عنوان جزئی از این جامعه، هنگامی که می‌خواهم این جامعه را بشناسم، خود این شناختن من هم جزئی از همین جامعه است. یعنی یک چیزی به نام انسان شناسنده‌ی جامعه در این جامعه در حال پیدا شدن است» ... «شهود به معنای در درون چیزی رفتن و با چشم درونی چیزی را دیدن، معنایی جز این ندارد ... شور حیاتی را تنها با شهود می‌توان دریافت ... خود شور حیاتی راهی به جلو می‌گشاید.

۴- تحلیل گرایش‌های موجود نظام سرمایه‌داری

توسعه‌ی صنعتی دو قرن گذشته نشان می‌دهد که انسان به طرز بی سابقه‌ای بر طبیعت تسلط پیدا کرده است. عوامل زیادی در حرکت ظفرمندان و توانایی‌های انسانی تأثیرگذار بوده‌اند. بدون شک در این پیشرفت تاریخی استثنایی، نظام اقتصادی منحصر به فردی به نام اقتصاد بازار به‌میزان معینی مشارکت داشته است. متقابلاً نوع مدیریت و بهره‌برداری از اقتصاد آزاد موجب باز شدن افق‌های مخربی شده است که به‌طور دائم جوامع را از سمت و سوی مطلوب دورتر می‌برد. این مسیرهای انحرافی با این تصور که این نظام قادر است آثار سوء خود را به صورتی خودکار و در دوره‌های نهایی توسعه برطرف کند در حال گسترش است.

۴-۱- اقتصاد پولی یا مسئله‌ی نوسانات ارزش پول: پاشنه‌ی آشیل نظام سرمایه‌داری

هیچ چیز در یک اقتصاد قادر نیست نظام اقتصاد و با آن نیز، نظام سیاسی و اجتماعی را مانند دگرگونی رابطه‌ی کالاها با پول و به عبارتی نوسانات پولی را به انحراف کشاند. دلیل چنین آثار وحشتناکی که از نوسانات ارزش پول ناشی می‌شود در نابرابری

آثار آن‌ها نهفته است. گروهی از انسان‌ها منتفع و گروه دیگری متضرر می‌شوند چه این‌گونه جابه‌جایی‌های اجتماعی محقانه باشد و چه نباشد. سنگین‌ترین تکانه‌های اجتماعی، به فقر کشیده شدن توده‌ها، سودهای گیج‌کننده و برآمده از رانت و سفته‌بازی و در کنار آن‌ها، علل قطعی جنگ جهانی دوم در قرن بیستم در پیوند با نوسانات ارزش پول شکل گرفته‌اند^۱.

اصولاً با کاهش ارزش پول (تورم)، دارندگان خدمات و دارایی‌های جنسی و عینی و نیز با افزایش ارزش پول (رکود)، دارندگان ثروت پولی پاداش و امتیاز کسب می‌کنند، زیرا با موجودی پولی خود قادر به خرید دارایی‌های عینی بیش‌تری خواهند شد. در همین حال، درآمد (اسمی) اکثریت مردم هیچ‌گونه تغییری نمی‌کند، زیرا درآمد آن‌ها به‌طور قراردادی برای مدتی طولانی تعیین شده است.

به این ترتیب، چاپ جدید و مداوم پول، چفت و بندهای اجتماعی را نابود می‌کند، زیرا فقر بیکاران، تشدید و دریافت‌کنندگان درآمدهای ثابت نظیر دستمزد و حقوق (مستمری بگیران) به علت تورم همواره با کاهش قدرت خرید روبه‌رو می‌شوند. در این وضعیت، تازیان‌های تورم همه‌ی پول‌ها را به سمت مصرف به حرکت در می‌آورد.

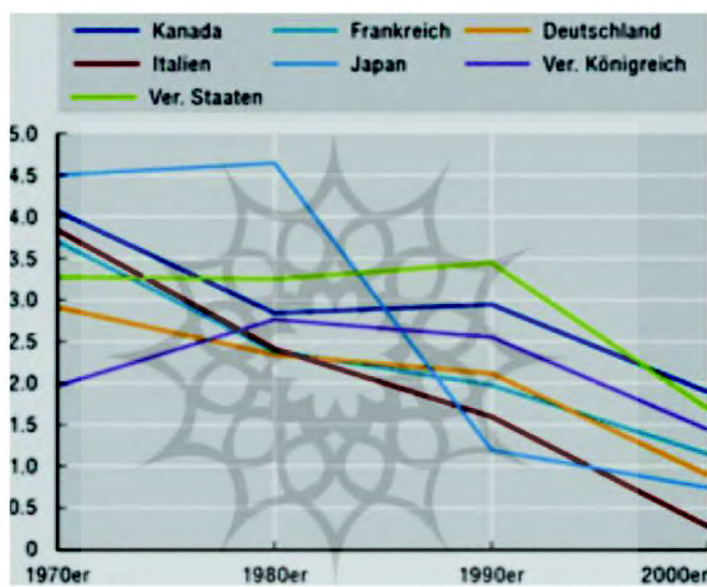
در خصوص درآمدهای غیر ثابت نظیر سود و حتی بهره، توجه به چند نکته ضروری است.

۱- در تعریف مارکس از نظام سرمایه‌داری، وجه مشخص سرمایه‌داری، مزدگیری (سرمایه‌ی ثابت) است. هدف از خرید نیروی کار آزاد به وسیله‌ی سرمایه‌ی پولی، تولید، ارزشی بیش از دستمزد کارگر است (ارزش افزوده یا سود). در مقابل سرمایه‌ی ثابت یا دستمزد، سرمایه‌ی متغیر قرار می‌گیرد که شامل سود یا پول حاصل از ارزش اضافه است که سرمایه‌دار آن‌را به شکل‌های مختلف نظیر تجهیزات، مواد اولیه، زمین، منابع انرژی‌زا، سرمایه‌ی پولی و غیره دوباره وارد فرایند تولید یا گردش اقتصادی می‌کند تا از سرمایه‌ی خود چیز بیش‌تری (سود) به‌دست آورد.

۲- نرخ بهره که در سرمایه‌داری مدرن به عنوان یک داده‌ی اقتصادی خارج از متغیرهای تصمیماتی بنگاه‌ها، یعنی توسط بانک مرکزی تعیین می‌شود و تغییرات و تأثیرات آن سبب می‌شود اقتصاد بازار به طور فزاینده به سمت سیادت سرمایه تغییر جهت داده و از این طریق، نسبت درآمدها به نفع بهره تغییر جهت دهد. یکی از مداوم‌ترین اثرات کاهش نرخ‌های بهره در فرار سرمایه قرار دارد. اگر نرخ‌های بهره برای سرمایه‌گذاری در داخل کشور کم باشد، خطر فرار سرمایه به خارج شدت می‌گیرد،

1 - Jenner, Das Ende, P. 132.

جایی که نرخ‌های بالاتر بهره به سرمایه تعلق می‌گیرد، بنابراین اقتصاد از سوی سرمایه به‌طور دائم تحت فشار قرار می‌گیرد تا حداقل آن قدر سود به دست بی‌آورد که مؤفق‌ترین صنایع در گوشه‌ای از جهان به دست می‌آورند. برای مقابله با این فشار، دولت‌ها می‌توانند از دو روش تسریع رشد اقتصادی و یا استقرار بیش‌تر استفاده کنند. اکنون کشورهای پیشرفته به مرزهای رشد اقتصادی برخورد کرده‌اند که به‌سمت صفر‌گرایی پیدا کرده است (رک به نمودار ۱ که روند تولید ناخالص داخلی را در ۷ کشور مهم سرمایه‌داری طی سه دهه تا سال ۲۰۰۰ نشان می‌دهد).



منبع: OECD ilibrary 2012

نمودار ۱- روند تولید ناخالص داخلی ۷ کشور مهم سرمایه‌داری طی سه دهه تا سال ۲۰۰۰

شایان ذکر است که کشورهای پیشرو صنعتی نظیر انگلستان طی سال‌های پایانی منجر به قرن ۲۱ و سال‌های ابتدایی دهه‌ی دوم، در حال تجربه کردن نرخ‌های رشد منفی می‌باشند، در حالی که نرخ بهره‌ای که برای سرمایه پرداخت می‌شود به هیچ وجه به صفر‌گرایی ندارد؛ زیرا سرمایه در غیر این صورت به کنز پول و تشدید سفته‌بازی در دارایی‌های پولی مالی نظیر ارز و طلا متوسل می‌شود و از این طریق، اقتصاد واقعی را از تعادل خارج می‌کند. این جریانات در حقیقت، گذار تاریخی و یا واقعی اقتصاد سرمایه‌داری را منعکس و نشان می‌دهند به محض آن که این نظام اقتصادی دیگر رشد

نکند، یا نتواند رشد نماید و یا حتی رشد آن فقط عقب‌تر از نرخ‌های بهره باقی بماند ارزش بازدهی کار به‌طور فزاینده، کاهش می‌یابد. بنابراین، بهره‌ها و بهره‌ها یک افزایش توانی ثروت را فراهم می‌آورند. منحنی‌های توانی مدت‌ها در سطوح پایین می‌خزند تا در دیر زمان، کم‌تر یا بیش‌تر به‌طور ناگهانی به بالا صعود کنند. تداوم و یا افزایش کسری بودجه‌های دولت در پیوند با بار فزاینده‌ی بدهی‌ها و تمرکز ثروت نزد اقشار کوچکی از جوامع و سوق یافتن آن به بورس بازی و بخش‌های پولی مالی به علت کاهش رشد اقتصادی که در سه دهه‌ی گذشته به روشنی آشکار شده است، عواقب یا چشم‌اندازهای این نظام را علامت می‌دهند که از پاشنه‌ی آشیل سرمایه‌داری نشأت گرفته‌اند.

۴-۲- پدیده‌ی افزایش بدهی‌ها: ابزاری جهت ورود به جامعه‌ی ۲۰-۸۰٪

جامعه‌ی ۸۰-۲۰٪ علت وجودی و هویت خود را در جابه‌جایی توزیع درآمد از اکثریت به اقلیت پیدا می‌کند. در اقتصادی با رشد کاهنده و ثابت ماندن نرخ‌های بهره که به‌طور مستمر بالاتر از نرخ رشد قرار دارند این گرایش به وجود می‌آید که اجزای دارایی‌های تولیدی به سرمایه‌های پولی و مالی تبدیل شوند، زیرا دارایی‌های تولیدی دیگر نمی‌توانند بهره‌وری‌های مورد نیاز سرمایه را تأمین کنند. اکنون ساختار دارایی‌ها در کشورهای سرمایه‌داری به این صورت درآمدی است که حجم بسیار بالایی از دارایی‌های پولی در دست اندکی تمرکز یافته است که به نسبت بسیار بالایی در حساب‌های پس‌انداز، سهام، انواع ارز و جواهرات و غیره سرمایه‌گذاری و از شمول مقدار پول در گردش خارج شده‌اند.^۱ تقریباً ۵۰ درصد دارایی‌های پولی در جمهوری فدرال آلمان در دست فقط ۴ درصد جمعیت تمرکز یافته است که نشان می‌دهد. مقادیر قابل توجهی از دارایی‌های پولی برای مدتی طولانی از جریان گردش خارج شده‌اند.^۲ لازم به یادآوری است که کل مقدار پول در گردش در آلمان در سال ۱۹۹۵، به ۲۳۷/۵ میلیارد مارک رسیده، در حالی که ارزش کالاها و خدمات تولید شده یا تولید ناخالص در همان سال به ۳۴۴۶ میلیارد مارک بالغ شده است، یعنی در حدود پانزده برابر پول در گردش.

1- Monatsbericht der Deutschen Bundesbank, August 1997, P. 54.

2- Rifkin, Jeremy: The End of Work, p. 71.

جدول ۱- افزایش ثروت پولی در آلمان ۱۹۵۰-۱۹۹۵ به میلیارد مارک

۱۹۹۶	۱۹۹۵	۱۹۹۰	۱۹۸۰	۱۹۷۰	۱۹۶۰	۱۹۵۰
۸۰۶۸	۷۷۰۳	۴۸۲۵	۲۳۹۰	۹۲۶	۳۳۷	۵۹

منبع: Monatsbericht der Deutschen Bundesbank, August 1997, P. 54

در ایالات متحده‌ی امریکا، بدهی‌های دولت در ۱۹۹۵ به ۷۰ درصد تولید ناخالص اجتماعی رسیده است. در این میان، بیش از ۲۰ درصد کل مخارج دولت فقط در خدمت این هدف قرار داشته است که قروض دریافت شده‌ی دولت را همراه با بهره‌ی آن‌ها بپردازند^۱. شایان ذکر است که بازپرداخت این بدهی‌ها بیش از ۲۰ درصد کل مخارج دولت را شامل می‌شود. این مبالغ «از کل مبالغی که دولت برای بهداشت، علوم، فضاوردی، کشاورزی، مسکن، حفاظت از محیط زیست و دادگستری هزینه می‌کند»^۲، فراتر می‌رود. جدول ۲، رشد فزاینده‌ی اصل و فرع بدهی‌های دولت را در ایالات متحده طی سه دهه نشان می‌دهد:

جدول ۲- افزایش بار یا اصل و فرع بهره بین سال‌های ۱۹۸۰ الی ۱۹۹۸ (ارقام به میلیارد دلار)

سال:	۱۹۸۰	۱۹۹۰	۱۹۹۸
افزایش بار یا اصل و فرع بهره در ایالات متحد:	۵۲/۵	۱۸۴	۳۰۰

منبع: Paul Kennedy: Aufstieg und Fall der großen Mächte, p. 378

بدهی‌های دولت ایتالیا در سال ۱۹۹۶ به ۱۲۲٪ تولید ناخالص ملی بالغ می‌رسد که حجم آن بیش از درآمدهای حاصل شده طی همان سال است (ر.ک. به جدول ۳: نسبت بدهی به تولید ناخالص ملی). دولت انگلیس اگر چه در دوره‌ی حکومت تاچر توانست بدهی‌های بزرگ دولت انگلیس را کاهش دهد، ولی این امر فقط از طریق خصوصی‌سازی قابل توجه صنایع دولتی انگلستان میسر شده که وجوه آن، برای کاهش بدهی‌های دولت مورد استفاده قرار گرفته است.

1- Jeremy Rifkin: The End of Work, p. 7.

2- Paul Kennedy: Aufstieg und Fall der großen Mächte, p. 378.

جدول ۳- نسبت بدهی به تولید ناخالص ملی برخی از کشورها (به درصد در سال ۱۹۹۶)

۶۸/۳	اسپانیا	۵۵/۸	فنلاند
۱/۳	آلمان	۶۶/۳	ایرلند
۱۲۱/۶	ایتالیا	۷۲/۱	هلند
۵۸/۰	فرانسه	۱۲۲/۰	بلژیک
۶۶/۱	اتریش	۶۲/۰	پرتغال

منبع: World Economic Outlook

در صدر گزارش کمیته‌ی مشترک اقتصادی کنگره‌ی آمریکا در سال ۲۰۱۰ به‌روشنی اشاره شده است که نابرابری درآمدی طی سه دهه‌ی گذشته در آمریکا به شدت افزایش پیدا کرده است. بر پایه‌ی گزارش تحلیلی «مارکت واج»، ۱٪ آمریکایی‌ها بیش از ۹۰ درصد ثروت آمریکا را در اختیار دارند. متوسط درآمد کارگران در سه دهه‌ی گذشته کاهش یافته، در حالی که پاداش‌هایی که به مدیران تعلق گرفته، بیش از ده برابر شده است. ضریب جینی به عنوان یکی از معیارهای اندازه‌گیری توزیع درآمد که بر اساس آمار ارائه شده توسط "برنامه‌های توسعه سازمان ملل" (UNDP) در ۲۰۱۲ تدوین شده است به ۰/۴۰۸ بالغ می‌شود که نشانگر نابرابری قابل توجه توزیع درآمد است. مسئله‌ی شدت گرفتن نابرابری درآمدی و تأثیرگذاری آن بر بحران فزاینده‌ی بدهی‌ها در ایالات متحده به اختصار در نمودار ۲ نشان داده شده است.



نمودار ۲- نابرابری‌های درآمدی در آمریکا و بحران‌های بزرگ اقتصادی (سهام ثروتمندان آمریکایی از درآمدها ۱۹۷۱-۲۰۰۸)

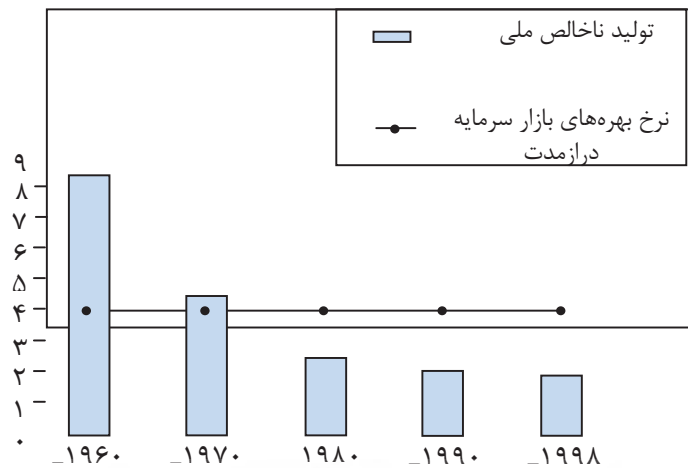
روند طولانی کسر بودجه‌های دولتی در کشورهای سرمایه‌داری با وجودی که گاهی طی سال‌های کمی کاهش یافته و مثلاً در کشور ایالات متحد در سال ۱۹۹۸ حتی مثبت شده است، ولیکن روند طولانی کسری‌ها در گذشته کلاً نشان می‌دهد که هدف کاهش مستمر این بدهی‌ها همواره به زمان‌های دورتری محول و به عبارتی تعهدات، بدهی‌ها و الزامات زمان حال (تأمین اجتماعی و بیمه‌ی پزشکی سالمندان) همواره به آینده و یا نسل‌های آتی موکول می‌شود.^۱

پدیده‌ی رشد سریع توسعه‌ی اقتصادی از طریق انباشت سرمایه که به الگوی توسعه‌ی سرمایه‌داری شهرت یافته به روشنی در دهه‌های طلایی ۵۰، ۶۰ و ۷۰ در کشورهای صنعتی اروپا قابل مشاهده است. از ویژگی‌های مهم این دوران سرعت بیش‌تر نرخ رشد اقتصادی در مقایسه با نرخ‌های طولانی بهره است که موجب شده است دریافت‌کنندگان سایر درآمدها نیز از رشد اقتصادی بهره‌گیری و اضافه‌درآمدی دریافت کنند. فقط از دهه‌ی هشتاد به بعد است که این امر دیگر مصداق ندارد و حتی رشد اقتصادی با گرایش کاهنده روبرو شده است. فقط از این زمان است که ساز و کار کوچک‌تر شدن رشد اقتصادی در مقایسه با نرخ بهره در تقسیم درآمد ملی تأثیر قوی‌تری بر جا گذاشته است.

در حقیقت به محض این که رشد اقتصادی کاهش می‌یابد، بدون آن که بهره نیز به همان میزان پایین بیاید، یک جابه‌جایی در تقسیم درآمد به نفع درآمد سرمایه انجام می‌گیرد. به هر حال، شرایط شواهد و روندهای دهه‌های نشان از آن دارد که گرایش کاهنده‌ی رشد اقتصادی کشورهای بزرگ صنعتی به علل مختلف مانند محدودیت منابع جهانی و تجدید ناپذیری گروهی از آن‌ها، ضرورت حفاظت بیش‌تر از محیط زیست و تسریع رشد اقتصادی کشورهای نیمه صنعتی و نو ظهور تداوم پیدا کند؛ حتی امروز ۲ درصد رشد اقتصادی در جمهوری فدرال آلمان به اعداد مطلق به‌اندازه‌ی ۱۰ درصد در سال‌های دهه پنجاه است.^۲

۱- جهت اطلاعات بیش‌تر رک به: کانلیکاف... آینده آمریکا... ۱۳۸۶.

2- Jenner, p. 142.



Jenner, G. Das Ende, P. 142

نمودار ۳- رشد تولید ناخالص ملی و نرخ بهره بازار سرمایه در درازمدت

در رابطه با گرایش افزایش بدهی‌های دولت ضروری است که به چند نکته توجه شود:

۱- این استدلال که نه فقط دارندگان ثروت‌های بزرگ از وجود بهره برخوردار می‌شوند بلکه میلیون‌ها سپرده‌گذار کوچک نیز از آن بهره می‌گیرند، اگر چه به خودی خود درست است، ولی باید توجه کرد که سهم سپرده‌گذاران کوچک برای میلیون‌ها سپرده‌گذار در مقایسه با سرمایه‌های بزرگ فقط نقش کم‌اهمیتی دارد و سرمایه‌داران به غیر از دریافت بهره‌ی سرمایه، به علت شاغل بودن در سمت‌های بالای مدیریت و دریافت سود سهام از درآمدهای گوناگون دیگری نیز برخوردار می‌شوند.

۲- از سوی دیگر، پرداخت‌های دولت برای اصل و فرع وام‌های دریافتی به شدت بر توزیع دوباره‌ی درآمد تأثیر می‌گذارد، زیرا مالیات‌هایی که برای دیون پرداخت می‌شود از جیب اکثریت پرداخت کنندگان مالیات، یعنی از اکثریت کارکنان برداشته می‌شود (گاهی تا ۹۰٪ مالیات‌ها) و از آنجا به صندوق‌های کسانی که بدون آن هم ثروتمندند سرازیر می‌شوند.^۱

۳- در این میان، بدهی‌های دولت فقط بخشی و آن هم نه بزرگ‌ترین بخش از کوه بدهی را تشکیل می‌دهد. به این مسئله باید هنوز بدهی بزرگ مؤسسات و هم‌چنین بدهی خانوارهای خصوصی را که در این اواخر در حال اوج‌گیری است را نیز اضافه کرد.

1- William Greider: One World. Ready or Not, p. 309.

در کل، بدهی‌های دولتی و خصوصی در ایالات متحده‌ی آمریکا در ابتدای دهه‌ی قرن بیستم به حداکثر خود تا زمان حاضر یعنی به حدود به ۱۸۰ درصد تولید ناخالص ملی رسیده است.^۱

۴- تضاد فزاینده بین ثروت خصوصی و فقر عمومی که از بدهکاری فزاینده‌ی دولت نشأت می‌گیرد در نیم قرن گذشته و به ویژه در جریان بحران مسکن و بحران شکل گرفته از آن در اولین دهه‌ی قرن ۲۱ تشدید شده است. بحران مسکن در جریان رشد بزرگ بدهی‌ها بعد از سال ۲۰۰۲ شکل گرفته که همه گونه تسهیلات بدون پشتوانه‌ی واقعی از طریق سیستم بانکی اعطا شده است، از جمله اعطای وام‌های ارزان و تسهیلات برای خرید خانه، اتوموبیل، کارت‌های اعتباری، اعتبارات شخصی و شرکتی گرفته تا افزایش روزافزون بدهی‌های دولت آمریکا که از طریق کاهش مستمر نرخ بهره نظام بانکی و نکول آن انجام گرفته و دولت آمریکا را به بدهکارترین دولت تاریخ تبدیل کرده است. این جریان تا جایی ادامه یافته است که در سال ۲۰۰۵ برای اولین بار در تاریخ، میزان پس انداز ملت آمریکا منفی شده است. این تسهیلات با ایجاد و رشد انفجار آمیز ابزار مشتق شده در بورس‌های مالی (حتی در سطح بین‌الملل) به صورت توانی اوج‌های جدیدی پیدا کرده است (مالی‌گرایی) که حاصل آن، وام‌گیری‌های دوباره و چندگانه روی خانه‌ها و رونق ساختگی معاملات و قیمت مسکن بوده که به مبالغ باور نکردنی یک میلیون میلیارد دلار معادل ۲۰ سال تولید ناخالص تمام دنیا و ۱۰۰ برابر بدهی ایالات متحده‌ی آمریکا اوج‌گیری یا تصاعد پیدا کرده است و در انتها به ترکیدن بحران، ظهور بحران (رکود ناگهانی) و ورشکستگی بیش از دویست بانک به عنوان بخشی از جزء آشکار کوه یخ منجر شده است.^۳

۵- در خصوص بدهکاری و ورشکستگی مؤسسات و سازمان‌های دولتی باید در نظر داشت که بدهی‌های سنگین سازمان‌های دولتی از بودجه‌ی دولت پرداخت می‌شود و از آن جا که ناهار مجانی وجود ندارد و کسی باید آن را پرداخت کند، این گونه مخارج دولتی نیز از مالیات و کیسه‌ی مردم پرداخت می‌شود. شایان ذکر است که در جریان مقابله با بحران مالی اقتصادی در آمریکا بیش از هزار میلیارد دلار یارانه‌های مالی به بانک‌ها و شرکت‌های بزرگ ورشکسته در آمریکا و در همین ابعاد نیز در اروپای مشترک پرداخت شده است که نشان از افزایش دوباره‌ی بدهی‌ها و حرکت در مسیر جامعه‌ی ۲۰-۸۰٪ دارد.

1- Paul Kennedy, op. cit, S. 379

2- Financialization.

3- www.fdic.gov/bank/historical/bank/index/html

۴-۳- ثروت "بهره و بهره" ثروت می‌آورد

نزدیک به دو هزار و پانصد سال پیش، ارسطو در کتاب "سیاست" خود گفته است: رباخوار مستحق آن است که مورد نفرت باشد؛ زیرا پول (طبق نظر او) منبع کسب و کار است .. پول برای مبادله به وجود آمده است اما بهره از پول، پول بیش‌تری می‌سازد ... بهره در مقایسه با همه امور کسب و کار، ضد طبیعی‌ترین کار است .

تناقضی اساسی که اقتصاد جدید بازار به آن گرایش دارد آن است که این نظام به‌طور متناوب به یک نظام سرمایه‌داری مبدل می‌شود و بر مبنای آن، بازدهی کار به‌طور مداوم، ارزش کم‌تر و درآمد کسب شده از راه‌هایی به‌غیر از بازدهی کار همواره ارزش بیش‌تری پیدا می‌کند تا وضعیت در نهایت به روابط اجتماعی انفجاری منجر شود. این تناقض تشدید شده در فرایند دگردیسی اقتصاد بازار، فی‌نفسه با اقتصاد بازار، هیچ‌گونه رابطه‌ای ندارد؛ زیرا اقتصاد بازار صنعتی خودپویایی و موفقیت خود را به انقلابی در راستای برتری دادن به بازدهی شخصی کار مدیون است. این بیانیه برای جستجو و مکان‌یابی درست سرچشمه یا سرمنشاء خطرآفرینی سرمایه‌داری بسیار مهم است.

برخلاف نظر کارل مارکس که سرچشمه‌ی بحران سرمایه‌داری را در نظام مالکیت خصوصی تمدن صنعتی می‌بیند، مخدوش شدن اصل بازدهی (نیروی کار)، بحران نظام سرمایه‌داری را در زمان‌های بسیار پیش‌تر از گذشته‌های ماقبل صنعتی بنیان‌گذاری کرده است. در حقیقت اقتصاد بازار صنعتی نظام بهره‌ی پولی را اختراع نکرده، بلکه آن را از اقتصاد پولی سنتی به عاریت گرفته است. پس مسئله‌ی جابه‌جایی درآمد از بازدهی کار به سرمایه و ثروت، نه از طریق اقتصاد بازار، بلکه از گذشته سرچشمه می‌گیرد. این موضوع ارثیه‌ی خطرناکی برای اقتصاد بازار به وجود آورده است؛ زیرا آثار و پیامدهای آن چه در گذشته و چه امروز یکسان است. هر قدر ثروت رشد بیش‌تری یابد، همان قدر نیز موفقیت بدون بازدهی کار (بهره سرمایه و سود) با وضوح بیش‌تری جایگزین موفقیت از طریق درآمد کار می‌شود .

1- Aristotle's Politic 1, 3 : به نقل از Das Ende. Jenner, G., Paul Kennedy, op. Cit, P. 379.

۲- عموماً مؤسسات تولیدی با تمرکز فزاینده‌ی ثروت، به زیر سلطه‌ی سرمایه وارد می‌شوند، اما استراتژی‌های کاملاً مؤثری نیز یافت شده است که نفوذ مؤسسات بزرگ را خنثی می‌کند. این امر با بیش‌ترین موفقیت در ژاپن اتفاق افتاده است، آن‌جاکه کارخانه‌های بزرگ عملاً در تصاحب انسان‌های شاغل همان کارخانه درآمده‌اند. این امر که تا دهه‌ی هشتاد در آلمان مسکوت گذاشته شده بود، در ژاپن با موفقیت اجرا شده است. بانک‌ها تا حدود زیادی اختیارات سهام‌داران را نمایندگی نمودند و عموماً منافع بلندمدت مؤسسات و کارکنان آن‌ها را در تصمیمات خود لحاظ کرده‌اند. برای مطالعه‌ی بیش‌تر ر ک به: Jenner (1993): Nippon-eine untergehende Sonne
H. Creutz(1998): In, Warum stößt der Sozialstaat an seine Grenzen?, p.98

در نهایت کاملاً قابل درک و توضیح است چرا انسان اقتصاد پولی سنتی را بدون تغییر در دوران تولید صنعتی پذیرفت. بدون شک هیچ اقتصادی نظیر اقتصاد بازار صنعتی یافت نمی‌شود که آن قدر به پول قرض گرفته شده متکی باشد. بهره شرط ضروری اقتصادهای امروزی است. شومپتر نشان می‌دهد که توسعه‌ی اقتصادی بدون اعتبارات، یعنی بدون بدهی اساساً غیرممکن است.^۱ به این جهت قرض دادن پول با هدف سرمایه‌گذاری از همان شروع انقلاب صنعتی به منزله ابزاری غیر قابل جایگزین مطرح شده است. به تازگی نیز این فرضیه مطرح می‌شود که بهره به عنوان معیار برتری حال نسبت به آینده دارای این کار کرد است که سطح عمومی قیمت‌ها را همواره به افزایش سوق می‌دهد.^۲

۵- تمرکز ثروت در کشورها و پیامدهای آن

از جنگ جهانی دوم به این طرف، تناسب بین درآمد کار (دستمزد) و بهره‌ی سرمایه، دایم به نفع سرمایه جابه‌جا شده است. در ایالات متحده، دهانه‌ی قیچی بین این دو بازتر شده است، زیرا در آن‌جا، نه تنها ثروت به دست آورده شده توسط اقلیتی (بدون بازدهی کار) افزایش یافته، بلکه هم‌زمان، درآمد واقعی کار از آغاز دهه‌ی ۱۹۷۰ برای اکثریت نیز کاهش پیدا کرده و در حقیقت تقریباً نیم درصد جمعیت در ۱۹۹۲، ۳۷/۴ درصد همه سهام و اوراق بهادار و ۵۶/۲ درصد همه دارایی‌های مؤسسه‌ی خصوصی را در مالکیت خود داشته‌اند.^۳ در ایالات متحده‌ی آمریکا، ۱ درصد جمعیت ۳۵ درصد همه‌ی دارایی‌های خالص از زمین و خانه تا سهام و اوراق بهادار دولتی را در مالکیت خود دارند.^۴

در آلمان نیز از پایان جنگ دوم جهانی، توزیع درآمد در راستای عدم تساوی شکل گرفته است. امروزه بیش از ۲۰ درصد جمعیت آلمان هیچ‌گونه پس‌اندازی ندارد بلکه مقروض نیز می‌باشد. اکثریتی از مردم آلمان دارای ذخایر کافی می‌باشند، ولی در همین حال، در حدود ۵ درصد خانواده‌ها حداقل ۴۰ درصد ثروت پولی، ۳۰ درصد مستغلات و یک‌سوم کل ثروت خصوصی را در اختیار دارند. نابرابری فزاینده‌ی درآمدها را می‌توان هم‌چنین از رشد انواع درآمدها به دست آورد. از اوایل دهه‌ی ۸۰ تا اواسط دهه‌ی ۹۰ م در آلمان، درآمد واقعی کار به میزان ۲ درصد افزایش یافته است اما درآمد

1- Joseph Schumpeter: Theorie der wirtschaftlichen Entwicklung, P. 48 .

۲ - رک به: بخشی دستچندی، ر. دلالی اصفهانی، ر: درآمدی بر ریشه‌های ذهنی ایجاد بهره... ص. ۹۵.

3- Rifkin, p.17.

4- Greider, p. 417.

سرمایه در همان زمان رشدی برابر با ۵۹ درصد داشته است. اگر همه‌ی خانواده‌های آلمان فدرال را به دو نیمه تقسیم کنیم، در این صورت، نیمه‌ی فقیرتر فقط ۴ درصد و نیمه‌ی دیگر ۹۶ درصد ثروت پولی را در اختیار دارد.^۱

سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی طی گزارشی در تابستان ۱۹۹۶ نشان می‌دهد. ۳۵۸ میلیارد دلاری که بیش‌تر آن‌ها از کشورهای غربی‌اند ثروتی بیش‌تر از درآمدهای کاری نیمی از انسان‌ها را دارا می‌باشند. این تضاد بین قطب‌های ثروت‌های هنگفت و فقرزدگی برای جهان به منزله‌ی یک شاخص کلی، به روشنی قابل شناسایی است. به‌طور آشکار جریان ثروت همواره در دست‌های کم‌تری متمرکز می‌شود و تولیدکنندگان واقعی شامل مؤسسات کوچک و متوسط و بازدهی‌های نیروهای کار از طریق مالیات‌های مستقیم بیش‌تر در فرایندهای طولانی‌مدت، تحت فشار قرار می‌گیرند و این در حالی است که سرمایه‌داران بزرگ (مالی) قادر به تحمیل خواست‌های خود برای تأمین بهره و سود سرمایه‌های خود می‌شوند. این فرایند به‌طور یکنواخت در راستای نابرابری فزاینده اثر می‌گذارد.^۲ "به این طریق، در پایان قرن بیستم یک وضعیت تاریخی استثنایی به وجود آمده است: هیچ‌گاه امتیازات درآمدهایی که بدون کار کسب شده‌اند چنین قدرت بالایی در مقابل بازدهی شخصی به دست نیآورده است. جوامع سنتی با همه‌ی حقوق ممتاز اصل و نسب و بسیاری از سایر امتیازات خود، به‌ندرت، چنین وضعیت نابرابر مادی را به این صورتی که امروزه در بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته و هم‌چنین کلاً برای جهان مشخص است، می‌شناخته‌اند".^۳

تمرکز دارایی، پول و قدرت در دستان اقشار بسیار کوچکی از جامعه همواره و همه جا امکان‌پذیر است. این واقعیت در کشورهای در حال توسعه‌ی جهان سوم نیز مشاهده می‌شود. یکی از نمونه‌های آن کشور برزیل است که از لحاظ صنعتی، یکی از کشورهای پیشرفته در میان کشورهای جهان سوم به شمار می‌آید، ولی قشر بسیار کوچکی از سردمداران از دارایی، پول و قدرت برخوردار می‌باشند. این کشور یکی از صادرکنندگان بزرگ محصولات کشاورزی مانند سویا، قهوه، کاکائو، شکر، آب پرتقال و محصولات گوشتی است که عموماً در سطح مزارع و کارگاه‌های بزرگ به دست می‌آیند. بیش‌ترین سهم از عایدی صادرات این محصولات به حساب‌های مالکان بزرگی می‌رود که فقط حدود ۴ درصد جامعه را تشکیل می‌دهند. بزرگ مالکان بیش از ۶۷ درصد زمین‌های قابل زراعت را تحت تملک خود دارند و این در حالی است که ۵ درصد این

۱- Helmut Creutz, P. 214 برای اطلاعات بیش‌تر رک به: تارو، ل: آینده‌ی سرمایه‌داری ۱۳۷۶ و یا سایر منابع
۲- Jenner, G., P. 125.

مالکان، به تنهایی ۱۷/۲ درصد زمین‌های حاصل‌خیز را به خود اختصاص داده‌اند. کمپانی ماناسا، مالک زمین‌هایی است که مساحت آن برابر هلند است.^۲ در این شرایط باید به اجبار نتیجه گرفت که از ارزش افتادن دوره‌ای بازدهی شخصی، یک امر ناخواسته، ولی محتوم است. ادعاهای دائماً فزاینده سرمایه پولی به تولید اجتماعی، موجب کاهش سهم باقی‌مانده برای انجام دهندگان کار می‌شود؛ به بیانی دیگر، درآمد کارکنان با افزایش بدهی‌ها کاهش می‌یابد که پیامدهای آن عبارتند از: کاهش تقاضا، افت سرمایه‌گذاری، ورشکستگی‌های بنگاه‌ها و بیکاری. بدیهی است تنش‌های اجتماعی به مرور و با هر افت تقاضای کل و افزایش بیکاری، تشدید می‌شود.^۳

۶- بطلان اصل بازدهی شخصی یا سرمنشاء گرایش‌های سرمایه‌داری

اصل بازدهی کار یکی از دستاوردهای مهم اقتصاد بازار آزاد بوده است. در جوامع اشرافی پیش از انقلاب فرانسه فقط کافی بود انسان به طبقه‌ی نجبا تعلق داشته باشد تا از شئون و احترام اجتماعی برخوردار شود، ولی در بعد از انقلاب صنعتی، تلاش و استعداد افراد اصالت پیدا کرد.^۴ معیار بازدهی فردی یک اصل عمیقاً مردم‌سالارانه بود که پیش فرض بلوغ اجتماعی و سیاسی را تشکیل می‌داد. دلیل آن‌که کشورهای کمونیستی گذشته در مقایسه با رقبای سازمان‌یافته‌ی اقتصاد بازاری خود از نظر اقتصادی، با عدم موفقیت روبرو شده‌اند، به ارزشیابی متفاوت آن‌ها از اصل بازدهی کار مربوط می‌شود. تجربه نشان می‌دهد که اگر هر مؤسسه‌ای تصمیمات خود را آزادانه براساس فرصت‌ها و شرایط بازار اتخاذ کند، این امر به میزانی قوی و خارق‌العاده، منجر به افزایش بازدهی می‌شود، درحالی‌که برنامه‌ریزی پیشاپیش رفتارها و نیازها توسط دفتر مرکزی و آن هم برای کل کشور و از بالا به پایین، با شکست همراه می‌شود. کارل مارکس فرایند تمرکز دارایی که منجر به فقر توده‌ها و ثروت فزاینده‌ی صاحبان «وسایل تولیدی» می‌شود را به روش کلاسیک تشریح کرده است. همان‌طور که می‌دانیم راه حل پیشنهادی او حذف مالکیت خصوصی و اشتراکی کردن تأسیسات تولیدی بوده است. این دارو به قدری افراطی است که زخم را به این طریق برطرف می‌کند، که هم‌زمان، بیمار را به هلاکت می‌رساند. کسی که مالکیت را اشتراکی کند و اقتصاد را تحت اداره‌ی

1- Manassas Company.

2- Datta, A.: Welthandel und Welthuger, p. 97.

3- Helmut Creutz, P 214.

4- Jenner, G.: Das Ende. P. 119.

مرکزی قرار دهد، دقیقاً اصلی را مردود می‌شمارد که معیار جدیدی از عدالت را از نظر تاریخی پایه‌ریزی می‌کند: اصل بازدهی فردی کار. ولی تناسب بین بازدهی و بهره‌ی سرمایه از پایان جنگ دوم جهانی، دایم به نفع سرمایه جابه‌جا شده است.

شروع اقتصاد بازار آزاد که با ملغی کردن امتیازات همراه بوده و از این طریق برای بازدهی شخصی، امتیازات غیر قابل‌تصور را فراهم کرده است، به یک سرمایه‌داری ختم می‌شود که بازدهی شخصی را به طور فزاینده‌ای با دستمزد کم‌تر جبران می‌کند و هم زمان با آن، رشد اعجاب‌برانگیز بهره‌ی ثروت را آزاد می‌گذارد.

در پایان قرن بیستم و زمان حاضر، ما با یک وضعیت تاریخی استثنایی روبرو هستیم: هیچ‌گاه امتیازات درآمدهای بدون کار کسب شده، چنین قدرت بالایی در مقابل بازدهی شخصی به دست نیاورده است. تمرکز ثروت حتی در زمان‌های ماقبل صنعتی نیز مانند دوره‌ی تجارت دریایی و بعدها نیز جاافتاده و تکرار شده است. در آن زمان‌ها اگر چه مردم هنوز هم برای اشراف زادگان و کلیسا یک حق طبیعی برای برخورداری از احترام اجتماعی و ثروت قائل بوده‌اند، ولیکن این امر برای بازرگانان در بهترین وضعیت، به منزله نتیجه بازدهی شخصی‌شان، ارزیابی شده است. حتی آن زمان هم این تصور و نتیجه‌گیری قطعی وجود داشته که ثروت‌های هنگفت نمی‌تواند بر بازدهی شخصی متکی باشد، بلکه بر پایه‌ی بهره‌گیری از انواع امتیازها به وجود می‌آید.

اکنون با گذشت بیش از نیم قرن از پایان جنگ جهانی دوم، قطبی شدن و دوگانگی بین قشری در جوامع در حال تشدید شدن است. در حقیقت اگر بازدهی شخصی تعیین‌کننده‌ی توزیع رفاه باشد، در این صورت چنین قطبی شدن به سختی قابل درک و توضیح است. تمرکز فزاینده‌ی ثروت نزد اقلیت سرمایه‌دار که پیوسته نزد افراد کم‌تری متمرکز می‌شود، نمی‌تواند حاصل کار و تلاش بیش‌تر این اقلیت باشد؛ یک چنین فرضی بی‌معناست. این جریان نشان می‌دهد که بهره‌های پولی توانسته است اعجاز شیطانی افزایش ثروت را فراهم کند، بدون آن‌که نیازی به بازدهی شخصی بیش‌تر و کار و تلاش وجود داشته باشد. بنابراین، جای تعجب نیست که دوایر دینی مختلف و کلیسای مسیحی راه کشف جهنم را در بهره پول می‌دیدند و قرض دادن پول را در مقابل بهره، گناهی با مجازات مرگ اعلان می‌کردند.^۱

۷- نتیجه‌گیری یا امکان پیش‌نگری آینده‌ی نظام سرمایه‌داری

۱- شواهد و مستندات ارائه شده نشان می‌دهند که نظام سرمایه‌داری با وجود موفقیت‌های بزرگی که نصیب بشر کرده به صورت یک مجموعه یا نظام، در درون خود دچار تضادهای جدی شده است که شدت و درجات آن در هر یک از کشورهای سرمایه‌داری نه تنها متفاوت است، بلکه نشان می‌دهد که هر یک از این کشورها به تنهایی قابلیت و استعداد بالقوه جهت انجام اصلاحات عمیق را قبل از شدت گرفتن بیشتر تضادها و گرایش‌های بحث شده دارا می‌باشند. کافی است که به اصلاحات قانونی در تاریخ کشور ژاپن توجه نمائیم که به یکپارچگی و توزیع نسبتاً مناسب اختیارات سازمانی و بین‌سازمانی و همچنین تعدیل درآمد و دارایی در این کشور منجر شده است. حتی در بزرگ‌ترین کشور سرمایه‌داری یعنی آمریکا نیز با دوره‌هایی از رشد و کاهش نابرابری به علت وضع قوانین و سیاست‌های مناسب اقتصادی نظیر تصویب و اجرای قانون مقررات بانکی و بیمه‌ی سپرده‌ها در جون ۱۹۳۳ و یا در تقابل با آن، حذف مقررات و نظارت‌های بانکی در مارس ۱۹۸۰ و به دنبال آن، شدت گرفتن گرایش‌های بحران‌زا تا زمان حاضر، روبرو هستیم.

۲- جدا از استثناهای مکانی و برهه‌ای، نظام سرمایه‌داری ولیکن به صورت یک‌پارچه دارای گرایش‌ها یا تضادهای بحران‌ساز زیر می‌باشد: بحران بدهی‌ها و یا کسر بودجه‌ها، رشد ناباورانه‌ی دارایی‌های پولی و مالی و تمرکز آن نزد لایه‌ها یا اقشار کوچکی در جوامع، گسترش ظرفیت‌های جهانی تولید به تبع پیشرفت‌های دائمی و شتابنده‌ی فناوری‌های تولیدی، جایگزینی مداوم نیروی کار توسط فناوری‌های صرفه‌جویی‌کننده‌ی کار، کاهش نسبی مصرف کل و گرایش به پس‌انداز (با وجود کاهش نسبتاً مداوم نرخ بهره‌ی بانکی در کشورهای مهم صنعتی) موجبات کاهش درآمد و سود و در نهایت کاهش فروش محصولات تولیدی و حتی ورشکستگی بنگاه‌ها و افت سرمایه‌گذاری را به دنبال داشته است. این وضعیت مخاطره آمیز به دنبال خود یکی از پیش‌نگری‌های اقتصاددانان کلاسیک، یعنی گسترش "لشگر بیکاری" را محقق کرده که به دنبال خود، فشار مداومی را در بازار کار برای کاهش نرخ دستمزد به وجود آورده و کم و بیش موجبات بطلان اصل بازدهی شخصی و متقابلاً موفقیت فزاینده‌ی صاحبان سرمایه‌های بزرگ را فراهم کرده است.

۳- در این تحقیق، برگزیده‌ای از مطالعات انجام شده در مورد تحولات نظام سرمایه‌داری مورد بحث قرار گرفته و در ادامه، گرایش‌ها یا ریشه‌های بحران نظام سرمایه‌داری با ارائه‌ی شواهد و مستندات مورد تحلیل واقع شده است. از آن‌جا که

گرایش‌ها هیچ‌گاه نمی‌تواند دلالت بر تداوم قطعی داشته باشد، بلکه بستگی به سیاست‌گذاری‌های تغییر دهنده‌ی جهت دارد، با این حال، امکان پیش‌نگری تحولات آتی این نظام جهت تداوم خطابه‌های گفتاری به بحث گذاشته می‌شود.

آینده یا فرجام نظام سرمایه‌داری، علاقه‌مندان به علم اقتصاد را از یک جهت، به یکی از مباحث نظری توسعه‌ی اقتصادی یعنی مراحل تکامل جوامع از دیدگاه اقتصاددانان مارکسیست، یعنی گذار از جامعه‌ی سرمایه‌داری به جامعه‌ی سوسیالیستی و در نهایت، به جامعه بی‌طبقه (کمونستی) رهنمون می‌کند. فرجام نظام سرمایه‌داری سؤال مطرح شده در یکی دو قرن اخیر را دوباره مطرح می‌کند که در کدام مرحله از «گذار تاریخی» هستیم و جامعه‌ی بعد از سرمایه‌داری چیست و چه مشخصاتی دارد. با نگاهی نقادانه‌تر، این سؤال مطرح می‌شود که آیا اساساً تحولات تاریخی جوامع، طبق یک قانونمندی جبری تحقق می‌پذیرند و به عبارتی آیا تطورات نظام سرمایه‌داری به اجبار به صورت خطی (تکامل در معنی عرفی آن) بوده و در نهایت، قابل پیش‌نگری می‌باشند یا خیر؟ و سرانجام این که «علم» چه کمکی به فهم و حل معمای تکامل جوامع بشری کرده است، یا می‌تواند بکند.

۱-۳- در ابتدای امر، قابل ذکر است که علم در معنای جدید خود به عنوان مجموعه‌ی نظریه‌ها یا الگوهای نظری مرتبط با وجهی از یک پدیده یا وجه خاصی از مجموعه‌ای از پدیده‌ها، به اجبار حاوی مفروضات و گزینش‌های تلویحی یا تصریحی است و از این رو فقط قادر است در مورد وضعیت‌ها یا وجوه خاصی از پدیده‌ها به بررسی منطقی و تجربی بپردازد، ولی تکامل جوامع، فرایند و برآیند تحولات همه‌جانبه و کلی در تمام زیربخش‌های زندگی انسان است و علم به معنی خاص آن تاکنون نتوانسته است سئوالات کلی مربوط به همه‌ی زیربخش‌های زندگی انسان را به صورت یکپارچه تحلیل و قانونمندی‌هایی با امکان ابطال‌پذیری تجربی تدوین کند.

۲-۳- این که جوامع بشری به سمت پیشرفت، تعادل، تکامل، انحطاط، پیچیدگی یا حتی تغییر پیش می‌روند به هیچ وجه از نظر علمی قابل تأیید تجربی یا ابطال‌پذیری نیست. بحث در این مورد در چهارچوب سئوالات بسیار کلی که حوزه‌ی معرفت‌شناسی، فلسفه‌ی متافیزیک و روش‌شناسی‌های منطبق با آن را دربرمی‌گیرد، امکان‌پذیر است. در این وضعیت، از علم به معنی خاص آن یعنی تجربه و ابطال‌پذیری خارج می‌شویم و به سمت معنی گسترده و باز آن به معنای دانستنی‌ها، معرفت‌ها، حکمت‌ها، معلومات، مهارت و هنر، خرد و منطق فردی گروهی شناخت گام برمی‌داریم. بسیاری از شواهد

نشان می‌دهند که تحولات جوامع را باید در چهارچوب دیگری غیر از علم مدرن و خطی منطق و تجربه بررسی کرد.

۳-۳- در اقتصاد تحصّلی یا مثبت‌گرا، این پارادایم (منظومه فکری) حاکم است که تشخیص وضعیت اطلاعات مهمی درخصوص تأثیر یک سیاست‌گذاری‌های پیش‌تر یا ترکیب آن‌ها در فرایند و اثرات آن در آینده به دست می‌دهد و در نظریه‌ی سیستم‌ها نیز اگرچه انسان‌ها نمی‌توانند چگونگی تحولات انجام گرفته در هسته‌ی داخلی سیستم (جعبه‌ی سیاه) را شناسایی کنند، اما این امکان وجود دارد که از طریق اطلاعات به‌دست آمده از ستاده‌ها یا محصول سیستم، ورودی‌های سیستم را طوری شکل داده و آن را سازماندهی کرد تا نتایج دلخواه به عنوان ستاده سیستم دریافت شود. در هر حال، برای حل مسئله‌ی جعبه سیاه، یعنی عدم امکان شناخت فرایندهای داخلی کل نظام تنها این راه حل باقی می‌ماند که یکی از زیر نظام‌ها مثلاً نظام اقتصادی به منزله‌ی زیربخش مسلط و غالب در تکامل زندگی انسان و اجتماع فرض شود که تحولات آن به طور قاطع زیربخش‌های دیگر زندگی انسان مانند اخلاق، فرهنگ، سیاست و اجتماع را تحت سلطه خود اداره می‌کند. به این ترتیب می‌توان با شناخت تحولات زیر سیستم اقتصادی و پیروی سایر زیرسیستم‌ها از آن، نتیجه‌گیری‌های کلی‌تری را در مورد تکامل جوامع به‌دست آورد (امری که توسط مارکس، فرض و کل تحولات جوامع براساس آن نتیجه‌گیری شده بود).

۳-۴- تحولات و پویایی در شناخت، همواره روش‌شناسی و نظریه‌های علمی را متحول کرده و نظریه‌های علمی در محک‌های منطقی (و تجربی) نیز همواره سبب تحول در شناخت و روش‌شناسی شده است. این اثرگذاری متقابل^۱ (این جهان کوه است و فعل ما ندا، می‌رسد بر ما نداها را صدا) به نوبه‌ی خود، موجبات تحول در شناخت، پارادایم، نظریه و روش‌های علمی را فراهم می‌کند. هگل در این مورد از تقدم یا اثرگذاری ایده (الگوبرداری و تصور ذهنی انسان) بر حقایق مادی (تقدم اندیشه‌ها بر پیشه‌ها) و مارکس از تقدم یا اثرگذاری حقایق مادی خارجی بر ایده‌ها سخن به میان آورده‌اند. (تقدم پیشه‌ها بر اندیشه‌ها). جمله‌ی معروف مارکس این بود که "این وجود است که شعور ما را می‌سازد و نه شعور است که وجود را می‌سازد". از فرضیه‌هایی که به صورت حادث‌تری در یکی دو قرن اخیر، تا زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی مطرح شده این بوده است که آیا این تحولات و دگرگونی‌های اجتماعی (یا مراحل تطورات جوامع بشری) اساساً جهت دارند یا خیر و اگر جهت دارند آیا جوامع طبق نظر

1- Boomerang-Effect.

ایدئالیست‌ها از طریق فرایند و برخورد تز و آنتی تز به سمت سنتز و در نهایت به سمت تحقق شعور (آگاهی) مطلق یا برعکس طبق نظر ماتریالیست‌های مارکسیستی به سمت جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی کمونیستی در تکامل می‌باشند.

دانش نظری و تجربی تاکنون نتوانسته است تکامل افراطی و تک‌ساحتی و غایتمند جوامع را آن‌طور که در گذشته مطرح و عنوان شده است (در مقایسه با واقعیت‌های امروزی) مورد تأیید قرار دهد. بنابر این در خصوص فرجام نظام سرمایه‌داری نیز باید گفت دانش‌های تجربی فعلی هیچ کدام به تنهایی قادر به پیش‌بینی دقیق و جامع نظام سرمایه‌داری نیستند. محدودیت‌ها و مرزهای بودجه و برنامه‌ریزی‌های جامع، رشد نیاز روز افزون به مطالعات بین‌رشته‌ای به دنبال از هم گسیختگی علوم سیاسی اجتماعی از علوم فناوریانه و بالاخره تحولات اجتماعی غیر مترقبه و پیش‌نگری نشده نظیر انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ در شوروی (به جای پیش‌نگری مارکس در خصوص کشور انگلیس)، همگی تأییدی بر حقیقت فوق است. در نهایت، هم صدا با پیتر دراگر باید گفت:

بباید به جای آینده‌نگری به آینده‌سازی بپردازیم!!

۳-۵- ولی در رابطه با آینده‌سازی این قانون حاکم است که هرسیاست، طرح و یا برنامه‌ای (برای آینده‌سازی) حداکثر می‌تواند همان قدر خوب باشد که پیش‌نگری خوب است (بدون پیش‌نگری نتایج سیاست‌ها، طرح‌ها و یا برنامه‌های مختلف، چگونه می‌توان بهترین سیاست، طرح یا برنامه را برای آینده‌سازی انتخاب کرد؟).

اکنون نزدیک به دو دهه است که دانش پیش‌نگری در جهت آینده‌نگاری تغییر مسیر داده است که "نگاشت آینده‌های مطلوب و امکان پذیر با هم‌فکری و اجماع بخش‌های خصوصی، دانشگاهی و نهادهای حکومتی و تلاش برای تحقق چنین آینده‌ای را"^۱ دربرمی‌گیرد. به این ترتیب، اگر چه دانش آینده‌نگری با استفاده از انواع روش‌های پیش‌نگری مانند سناریو سازی، مشابه سازی، تحلیل ضعف-قدرت-تهدید-فرصت، ذهن‌انگیزی و غیره، در نهایت، هم‌فکری و اجماع را جهت آینده‌سازی مطرح و از این راه، فرضیه‌ی این تحقیق را مستدل‌تر می‌کند، ولیکن با روش خطابه که در این مقاله‌ی مطرح شده است منافات دارد.

بحث، بررسی و تحلیل گرایش‌های نظام سرمایه‌داری که در این تحقیق ارائه شده (تز) و این که تنها راه برون رفت از تناقض‌ها (آنتی تز) فقط از طریق جستجوی مشترک جهت فکر و راه مشترک و اقصاع همگانی میسر است (سنتز) بسیار فراتر از دانش آینده‌نگاری گام بر می‌دارد. آینده‌نگاری با وجودی که به هم‌فکری و اجماع تأکید

می‌کند، ولیکن در نهایت خود را کم‌وبیش به‌گزینش و دور شدن از اجماع همگانی و بهره‌گیری از خرد جمعی چه در بحث اهداف و چه در بحث ابزار محدود می‌نماید، ولیکن روش خطابه بر اقناع و اجماع همگانی تأکید می‌ورزد، زیرا که گستردگی، عمق، پیچیدگی‌ها و هم‌بستگی علمی در زمان حال، امکان تسلط انفرادی و حتی نهادی سازمانی را بر آن غیر ممکن می‌کند.

شرط اجماع و اقناع همگانی توافق به اتفاق آرا همه‌ی افراد شرکت‌کننده در تصمیم‌گیری‌ها را طلب می‌کند و فقط از این طریق است که خرد و اقدام جمعی جهت آینده‌سازی در عالی‌ترین سطح خود متجلی و امکان‌پذیر می‌شود.

فهرست منابع

- ۱- اتالی، ژاک. ترجمه‌ی دکتر فرجی دانا. (۱۳۷۸). گفتار و ابزار روش‌شناسی تلفیقی علم اقتصاد، سمت، تهران.
- ۲- اتالی، ژاک؛ گیوم، مارک، ترجمه‌ی دکتر فرجی دانا. (۱۳۶۸). ضد اقتصاد. پیشبرد، تهران.
- ۳- استریتن، پل. ترجمه‌ی دکتر علی اکبر نیکوآقبال. (۱۳۸۶). راه حل‌ها مسائل جدیدی به وجود می‌آورند، فصل‌نامه‌ی علمی تخصصی تکاپو، شماره‌ی ۱۷.
- ۴- بشلر، ژان. ترجمه‌ی رامین کامران. (۱۳۷۰). خاستگاه‌های سرمایه‌داری. نشر البرز، تهران.
- ۵- بامول، ویلیام ج.، رابرت ای. لیتان؛ کارل جی. شرام، ترجمه‌ی مجتبی خالصی، علی حبیبی. (۱۳۸۸). سرمایه‌داری خوب، سرمایه‌داری بد، و اقتصاد رشد و کارآفرینی، وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
- ۶- بخشی دستجردی، ر.؛ دلالی اصفهانی، ر. (۱۳۸۳). درآمدی بر ریشه‌های ذهنی ایجاد بهره از نظر بوم باورک (یک دیدگاه انتقادی). فصل‌نامه پژوهش‌های اقتصادی، شماره‌ی ۱۳.
- ۷- تارو، لستر. ترجمه‌ی عزیز کیاوند. (۱۳۷۶). آینده سرمایه‌داری: تغییر و تحول در نظام سرمایه‌داری جهان. نشر دیدار، تهران.
- ۸- داب، موریس. ترجمه‌ی حبیب ا... تیموری. (۱۳۷۹). مطالعاتی در زاد و ولد سرمایه‌داری. نشر نی، تهران.
- ۹- دراگر، پیتر. ترجمه‌ی محمود طلوع. (۱۳۷۴). جامعه پس از سرمایه‌داری، خدمات فرهنگی رسا.

- ۱۰- دوسوتو، هرناندو. ترجمه‌ی دکتر فریدون تفضلی. (۱۳۸۶). راز سرمایه. چرا سرمایه‌داری در غرب مؤفق می‌شود و در جاهای دیگر شکست می‌خورد؟. چاپ سوم، نشر نی، تهران.
- ۱۱- سروش، عبدالکریم. (۱۳۷۹). درس‌هایی در فلسفه علم الاجتماع. نشر نی، تهران.
- ۱۲- شیفر، اولریش (۱۳۸۹): فروپاشی سرمایه‌داری؛ علت‌های ناکامی اقتصاد بازار آزاد، در: خبرگذاری اقتصاد ایران IBNA <http://www.ibna.ir/vdcirpay.t1a5p2bcct.html>
- ۱۳- کاتلیاکف، ل.، برنز، ا.، ترجمه‌ی عباس مظاهری و آرش پازوکی (۱۳۸۶): آینده‌ی آمریکا. بررسی و تحلیل وضعیت اقتصادی و جمعیت شناختی آمریکا در سال ۲۰۳۰. انتشارات میثاق همکاران.
- ۱۴- کریمی فرد، حسن. (۱۳۸۹). بررسی تکامل آینده نگاری علم و تکنولوژی در گذر زمان. در: فصل‌نامه‌ی راهبردی یاس، شماره‌ی ۲۲ تابستان.
- ۱۵- مک نیل، پاتریک. ترجمه‌ی محسن ثلاثی. (۱۳۸۹). روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی، نشر آگاه.
- ۱۶- میکسینز وود، ال. ... (و دیگران). ترجمه‌ی خلیل رستم خانی. (۱۳۸۱). سرمایه‌داری در پایان هزاره، یک بررسی جهانی. نشر دیگر، تهران.
- ۱۷- گلاس و جانسون. ترجمه‌ی دکتر م. رنانی (.....): علم اقتصاد: پیشرفت، رکود یا انحطاط؟
- ۱۸- نجمی، ابودر. (۱۳۸۶). بررسی سیر تاریخی اقتصاد سرمایه‌داری و تبیین ماهیت جهانی شدن اقتصاد. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشکده‌ی اقتصاد دانشگاه تهران.
- ۱۹- هایلبرونر، رابرت، ترجمه‌ی احمد شهسا. (۱۳۷۶). سرمایه‌داری در قرن ۲۱. انتشارات علمی فرهنگی، تهران.
- ۲۰- ینر، گرو، ترجمه‌ی دکتر علی اکبر نیکوآقبال. (۱۳۸۶). فرجام سرمایه‌داری. پیروزی یا فروپاشی یک نظام اقتصادی؟. سازمان سمت، تهران.
- 21- Altvater, Elmar, Mahnkopf, Birgit. (1996). Grenzen der Globalisierung. Münster 1997.
- 22- Bairoch, Paul. (1993). Economics and World History, Chicago 1995.
- 23- Bannock, Graham: Die unersättlichen Giganten, Wien.
- 24- Baring, Arnulf. (1972). Scheitert Deutschland ?. Stuttgart 1998.
- 25- Biedenkopf, Kurt; Schmidt, Helmut, et alii. (1997). Deutschland an der Schwelle Zum 21. Jahrhundert, Stuttgart.
- 26- Brecher, Jeremy. Costello, Tim. (1994). Global Village or Global Pillage, Boston.

- 27- Creutz, Helmut. (1998). Das Geldsyndrom, in: Warum stößt der Sozialstaat an seine Grenzen?, in: Sozialismus 5/98.
- 28- Datta, Asit. (1993). Welthandel und Welthunger, München.
- 29- Deutsche Bundesbank. (1997). Monatsbericht der Deutschen Bundesbank. August.
- 30- Dohnanyi, Klaus v. (1997). Im Joch des Profits, Stuttgart.
- 31- Drucker, Peter. (1988). Neue Management Praxis, Düsseldorf 1974; Caught in the Middle, Business Week, 12.9, 1988.
- 32- Fingleton, Eamonn. (1995). Blindside. Why Japan is still on the Track to overtake the US by the Year 2000, New York.
- 33- Forrester, Viviane. (1997). Der Terror der Ökonomie, Wien.
- 34- Friedman, Milton. (1994). Money Mischief, Harvest.
- 35- Galbraith, John K. (1958). Gesellschaft im Überfluß, München 1970.
- 36- George, Susan(1981): Wie die anderen sterben. Die wahren Ursachen des Welthungers, Wuppertal.
- 37- Global 2000. (1980). Washington 1981.
- 38- Gore, Al. (1992). Wege zum Gleichgewicht, Frankfurt a. M. 1994.
- 39- Greider, William. (1987). Secrets of the Temple. How the Federal Reserve runs the Country. New York 1989; One World. Ready or Not, New York 1997.
- 40- Guehenno, Jean-Marie. (1993). Das Ende der Demokratie. München 1994.
- 41- Hankel, Wilhelm. (8/1995). Ist der globale Kapitalverkehr regelbar?. in: Frankfurter Hefte.
- 42- Hobsbawm, Eric J. (1979): Industrie und Empire. Britische Wirtschaftsgeschichte seit 1750, Frankfurt a. M.
- 43- Jenner, Gero. (1999). Das Ende des Kapitalismus. Triumph oder Kollaps eines Wirtschaftssystems?. Fischer Taschenbuch Verlag, Frankfurt.
- 44- Jenner, Gero. (1997). Die arbeitslose Gesellschaft. Frankfurt a. M..
- 45- Jenner, Gero. (1993). Nippon-eine untergehende Sonne?, Bern
- 46- Kant, Immanuel. (1924). Zum ewigen Frieden, Leipzig.
- 47- Kennedy, Margrit. (1991). Geld ohne Zinsen und Inflation-Ein Tauschmittel. das jedem dient, München 1994.
- 48- Kennedy, Paul. (1996). Aufstieg und Fall der großen Mächte. Frankfurt a. M.
- 49- In: Vorbereitung auf das 21. Jahrhundert. (1993). Frankfurt a. M.
- 50- Keynes, John M. (1936). The General Theory of Employment, Interest, and Money, London 1964.

- 51- Kurz, Robert (1994). Der Kollaps der Modernisierung, Frankfurt a. M..
- 52- Kuttner, Robert. (1994). The End of Laissez-Faire, New York.
- 53- Macclosky, D. (1983). Rhetoric of Economics. Journal of Econ. Liter, June 1983.
- 54- Madrick, Jeffrey. (1995). The End Of Affluence. New York.
- 55- Martin, Hans-Peter; Schumann, Harald. (1996). Die Globalisierungsfalle, Reinbek.
- 56- Meadows, Donella und Dennis; Randers, Jørgen. (1992). Die neuen Grenzen des Wachstums, Hamburg, 1994.
- 57- OECD: Statistisches Jahrbuch, 1995.
- 58- Ricardo, David. (1923). Grundsätze der Volkswirtschaft und Besteuerung, Jena.
- 59- Rifkin, Jeremy. (1995). The End of Work, New York.
- 60- Roger de Weck. (2009). Nach der Krise. Gibt es einen anderen Kapitalismus, Nagel and Kimche, Muenchen.
- 61- Schumpeter, Joseph A. (1942). Kapitalismus, Sozialismus und Demokratie, Tübingen 1980; Das Wesen des Geldes, Göttingen 1970; Theorie der wirtschaftlichen Entwicklung. (1934). Berlin 1997.
- 62- Smith, Adam. (1776). The Wealth of Nations. London 1904.
- 63- Sombart, Werner. (1896). Sozialismus und soziale Bewegung im 19. Jahrhundert, Wien 1966.
- 64- Unido Technology Foresight Manual. (2005). Organization and Methods. Vol. 1, Vienna. Online Available: https://www.unido.org/foresight/registration/dokums_raw/volumel_unido_tf_manual.pdf
- 65- United Nations Development Programs (UNDP): International Human Development Indicators
- 66- United Nations Development Programs UNDP. (1998). Human Development Report 1998, New York 1998.
- 67- World Bank. (2012). Public Sector Debt Statistics.
- 68- World Bank: World Development Report
- 69- World Economic Outlook, IMF, World Economic Outlook by Country and Year
- 70- Wittmann, Walter. (1996). Das globale Desaster. München.
- 71- World watch Institute Report: Zur Lage der Welt 1998, Frankfurt a. M. 1998.
- 72- Zolo, Danilo. (1992). Die demokratische Fürsteherrschaft, Göttingen 1997.
- 73- www.buzzle.com/articles/effects-of-the-greate-depression.html.
- 74- www.fdic.gov/bank/historical/bank/index/html



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی